

چه تیپ حسابدار کجا مشغول کارند!

احمد عیسایی خوش

- ۱- ریش و سبیل سه‌تیغ، کراوات و کت اسپرت، تکلم با چاشنی کلمات انگلیسی، طرفدار استانداردهای بین‌المللی؛
حسابدار دفاتر شرکت‌های خارجی واردکننده!
- ۲- کت و شلوار مشکی اداری، بعضی وقت‌ها ته‌ریش، بعضی وقت‌ها سه‌تیغ، سرگردان اداره‌های مالیاتی و بیمه و ارزش افزوده و بانک و موسسات حسابرسی و... با رزومه‌ی گسترده و کم‌عمق، هر دو سال شاغل در یک شرکت؛ **حسابدار شرکت‌های خصوصی تولیدکننده داخلی!**
- ۳- کت و شلوار هاکوپیان، لباس فرم، عینک دودی، کیف چرمی، کامپیوتر لپ‌تاب، سیستم حسابداری انگلیسی، طرفدار

- حل همه‌ی مشکلات مالی و اداری و حسابرسی و غیره با محلل مشکلات ERP، **حسابدار بخش خصوصی بازرگانی خرید و فروش داخلی و خارجی!**
- ۴- کفش خاکی و چرب و پاشنه خوابیده، پیراهن و شلوار لی، گاهی کت و شلوار، استفاده از کلمات بازاری و گاهی با چاشنی کف بازار در محاورات، طرفدار سیستم هلو، تهیه‌کننده‌ی گزارش‌های دریافتی و پرداختی، و عدم اعتقاد به هرگونه حسابرسی و استاندارد و ممیزی؛ **حسابدار بازار به خصوص بخش قطعات بدکی، آهن آلات، و اقلام مشابه!**
 - ۵- ته‌ریش، کت و شلوار مشکی، پیراهن سفید، اگر پیراهن و شلوار باشه پیراهن عمدتاً روی شلوار، دم‌پایی چرمی، نوای موبایل غمگین، اضافه‌کردن اصل تعهد به اصول حسابداری؛

- حسابدار شرکت‌های بازرگانی و تولیدی دولتی و موسسات عمومی غیرانتفاعی!**
- ۶- ماشین آخرین مدل، کت و شلوار خارجی، چندین سفر خارجی سالانه، متخصص در امور جاری شرکا و اخذ تسهیلات و مشاوره‌های آنچنانی بدون توجه به استانداردها و آیین‌نامه‌ها؛ **حسابدار شرکت‌های جدیدالتاسیس ارتباط‌دار، وام‌ستان، خصوصی‌سازی‌شده، که آخر عاقبت آن را خدا به خیر کند!**
 - ۷- یگانه‌اندیش و مستقیم، کت و شلوار عادی در محیط کار و اسپرت بعد از کار، همواره معتقد به تعریف حسابداری با عنوان فن و تفسیر آن مطابق خواست خود، مقید به ساعات اداری، طرفدار سیستم نقدی، و عدم پذیرش و تغییر هرگونه سیستم؛ **حسابدار بخش دولتی و سازمان‌های بودجه‌بگیر!**



حکایت

گفت:

گر چه سود است در حساب و کتاب
وین همه از برای نان باشد
شعر و فرهنگ پول در او نیست
لیک اینها غذای جان باشد
هر کسی خوشدل است از کاری
گر در او سود یا زیان باشد
لذت پول و مال بسیار است
لذت جان ورای آن باشد

احمد عیسایی خوش: حسابدار رسمی، حسابدار خبره، کارشناس رسمی دادگستری، و مدرس دانشگاه

پشت سر کرد یک به یک ویران

چندی پیش به واسطه‌ی سفری کاری و نه تفریحی و دیداری، گذارم به دیار رستم افتاد. به یمن رفاقت دیرین و خاطرات شیرین، و به یاد شناسل و کتلت سلف سرویس و آن نان و املت ماهی‌تابه و دیس، پس از یک هفته به دیدارش رفتم، پرسیدم:

بگو تا چه شد ای رفیق شفیق
که بیگانه گشتی به آن آشنا
رها کردی آن دانش و تجربت
به شعر و ادب گشته‌ای مبتلا

او که با این مجالست و مجاورت امروزی، به یاد موانست و محاورت دیرین افتاده بود، لختی به اندیشه فرو رفت و

شنیدم یکی از دوستان حسابدار و از حسابرسان پرکار که سال‌ها جور مکتب حسابداری دیده و رنج دفترداری کشیده، استاندارد فراوان خوانده و در هیچ صورتحسابی نمانده، در نوشتن روزنامه و کل مداومت داشته و در پیدا کردن اختلاف حساب مکاشفت، از حساب و کتاب نان خورده و از سوال و جواب سود فراوان برده، پس از آن که استاد تنزیل و تسعیر گشت و در حسابرسی و بازرسی پاچه‌گیر، به ناگاه بی‌حسابی به سرش زد و آن مدرک و تجربت رها کرد و کفش تحصیل ادبیات را به پا.

سال‌ها بود بند سود و زیان
تا که استاد گشت در بیلان
بیل بگرفت و جمله پل‌ها را